

## مدت: ۴۷ دقیقه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین. بحث در ادله ای بود که استدلال شده به آن ادله برای این که اعراض موجب خروج از ملکیت است. ملکیت آن معرض.

رسیدیم به طایفه ثلثه و دلیل سوم که «ما ورد فی الحیوان الذی ترکه صاحبه مثل صحیحة عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال: من أصاب مالا أو بعیراً فی فلاة من الأرض قد کلت و قامت» که این بعیر یا آن مال؛ این حالت خستگی و کلال برایش پیدا شده و می ایستد. با صاحبش حرکت نمی کند. هی حالت ایستایی دارد، قدرت و توان حرکت خیلی ندارد. «وسیبها صاحبها مما لم یتبعه» سببها در المنجد فرموده سبب ترکه بسبب و احمله، یعنی او را رها کرده و حالا به هر سببی. این «وسیبها صاحبها» صاحب آن مال و بعیر این ترک کرده او را. «مما لم یتبعه». از جهت این که این دنبال او نمی رود و دیگه پیروی از او نمی کند از این جهت دیگه او را رها کرده «فأخذها غیره» غیر این صاحب آن بعیر و مال او آمد آن بعیر را أخذ کرد «فأقام علیها و انفق نفقة» او رسیدگی کرد به او و اتفاق نفقه کرد بر او، آب و علف و چی به او داد. «حتی أحيها من الكلال و من الموت» تا این که او را از مردن و از حالت مریضی و سستی و ناتوانی بیرونش آورد. حضرت فرمودند «من أصاب مالا أو بعیراً فی فلاة» فلان «فهی له» این «فهی له» خبر آن مبتدا است. «فهی له». این بعیر مال او است «ولما سبیل له علیها» و راهی برای صاحب آن بعیر، بر آن بعیر دیگه نیست. این می شود مال این کسی که اقام و انفق. «وإنما هی مثل الشیء المباح» و این بعیر همانند شیء مباح است که شیء مباح، مباحات اصلی هر کی برود بردارد؛ سنگی توی بیابان است، بوته ای توی بیابان است، هیزمی را می رود برمی دارد، سنگی را برمی دارد، شنی، خاکی، چیزی را برمی دارد خب مال خودش می شود دیگه. این هم مثل او می ماند. همان طور که آن جا به أخذ مالک می شود این جا هم به أخذ مالک می شود. خب از این روایت مبارکه استنباط فرموده اند که پس اعراض موجب خروج از ملکیت می شود. «و یمکن استفادة حکم الإعراض من هذا الحدیث بعدة تقریبات»: حالا قبل از این که آن تقاریب را عرض بکنیم این جا در هامش

این جور آمده که در وسائل الشیعه از نسخه‌ای از تهذیب الاحکام شیخ طوسی قدس سره نقل شده که این سببها یک نسخه بدل هم دارد «نسیها». نسیها یعنی فراموش کرده او را. این جا را حضرت فرمودند که نسیان کرده است. خب دیگه ربطی به مسئله ما پیدا نمی‌کند. چون فراموش کرده که رها نکرده، اعراض نکرده که. مثلاً یک چوپانی یک صدتا گوسفند همراهش هست. حالا یک گوسفندی رفته بوده یک‌خرده جدا داشته چرا می‌کرده، این همه را برداشت، فراموش کرد که یکی هم آن جا هم بود. فراموش کرد که یک گوسفند هم رفته بود آن جا که آن را هم بردارد بیاورد همراه مثلاً گله‌اش. خب این جا نسیها اگر باشد مورد اعراض را شامل نمی‌شود. ما بحث مان بحث اعراض است. فلذا می‌فرمایند که «ونبه إلى أن فی حاشیة الوسائل عن نسخة من تهذیب الأحکام ضَبَطَ یا ضَبَطُ لسیبها صاحبها بضَبَطَ»، باید این جوری باشد. این تتوین که گذاشته غلط است. «ضَبَطُ لسیبها صاحبها بنسیها صاحبها، وبناءً علی هذه النسخة لا ربط للحديث بالإعراض والحکم فیها حکم تعبدی» قهراً وقتی فراموش کرده باز امام علیه‌السلام بفهمد، آن کسی که می‌رود او را از مرگ و کلاکت نجات می‌دهد مال او است، این یک حکم تعبدی خاصی است در مورد نسیان. خب شارع که مالک المولوک است می‌تواند بفرماید که در این صورت همان کسی که رفته این را از مردن و فرسوده شدن نجات داده این می‌شود مال او. این ... ولی این مسئله غیر از مسئله اعراض و بحث ما هست که دنبالش هستیم. خب اگر این سببها باشد، سببها یعنی ترکها. یعنی رهایش کرده، ولش کرده. خب این می‌شود همان بحث ما که اعراض باشد. اما اگر نسیها باشد ربطی به بحث ما ندارد. چون آن جا اعراض نکرده در موارد ... خب حالا این، برای این که ما بتوانیم از این روایت بحث احراز را هم استنباط بکنیم تقاریبی وجود دارد.

«التقريب الأول: معلومٌ أن مدار الحديث علی البعير المسيب، ولكن من عطفه علی المال وما ورد فی ذیل الحديث من أنه مثل الشيء المباح يُستفاد قاعدة کلیة مفادها أن كل مالٍ تركه صاحبه فهو كالمباحات». می‌فرمایند که تقریب اول این است که درست است. در این حدیث شریف مدار بحث بر چیه؟ بر بعیر مسیب است. یعنی بعیری که صاحبش او را رها کرده. این درست! بعیر رها شده است. این محل کلام است. اما چون قبل از این بعیر کلمه مال بود. مالاً أو بعیراً. کلمه مال بود. در ذیل حدیث هم فرمود «هی مثل الشيء المباح» شیء مباح، شیء مباح شامل غیر بعیر هم می‌شود دیگه. این می‌فرماید مثل شیء مباح است. مثل بوته‌های

بیابان است، مثل سنگ‌های توی بیابان است. خاک و فلان و این‌هایی که توی بیابان است. مثل این‌ها است. همان‌طور که آن‌ها با أخذ انسان مالک می‌شود می‌فرماید مالی هم که همین‌جور رها شده افتاده توی ... آن هم همین‌جور است. پس از این کلام، از این روایت یک قاعده کلیه‌ای استفاده می‌شود که هر مالی، این مال حیوان باشد یا غیر حیوان باشد. اگر صاحبش او ترک کرد او را، رها کرد او را، این کسی که أخذ می‌کند او را مالکش می‌شود. حالا پس شامل می‌شود آن‌جایی که یک نفری می‌آید متاعش را می‌گذارد توی کوچه. خب اگر کسی آمد برداشت مال او می‌شود. یا حیوانی دارد رها می‌کند. کبوتری دارد، چیزی دارد، دیگه حوصله ندارد رهایش می‌کند. این را کسی که او را أخذ کرد او مالک می‌شود و هکذا. این تقریب اول است. س: ...

ج: بله؟ حالا مناقشه می‌شود. حالا بحث فعلاً ...

س: ...

ج: بله، یعنی عطف حالا ببینیم. فعلاً این‌جور «اقتصادنا»ی مرحوم شهید صدر، در اقتصادنا مرحوم شهید صدر این‌جور تقریب کردند. این‌طور که آدرس دادند در ذیل. «معلومٌ أن مدار الحدیث» بر بعیر رها شده است. «ولکن من عطفه علی المال» اما از عطف شدن این بعیر مسیب بر مال در روایت چون فرموده مالاً او. «وما ورد» در ذیل حدیث که فرمود «من أنه» این بعیر مسیب مثل شیء مباح است. از این مطلب آن بودن مال قبلش و این‌که در ذیل حدیث این مطلب آمده یستفاد یک قاعده کلیه که مفاد این قاعده کلیه این است که «أن کلّ مال ترکه صاحبه فهو کالمباحات» این مثل مباحات است. خب مباحات دو قسم داریم. یک مباحاتی داریم که یعنی مالکش آمده گفته آقا؛ أبحث لک. مثل آدم مهمانی می‌رود میوه می‌آورد، چایی می‌آورد، فلان، إباحه کرده. یک مباحات هم مباحات اصلیه است. مثل آنچه که در بیابان و این‌ها هست و کسی اصلاً مالکش نبوده که بیاید إباحه بکند. این‌که این در ذیل فرموده هی کالمباحات، این مباحات متبادر از آن کدام مباحات است؟ مباحاتی که صاحبش آمده إباحه کرده یا مباحات اصلیه؟ ظاهر مباحات وقتی می‌گویند؛ یعنی مباحات اصلیه. «والمتبادر من المباحات هو المباحات الأصلية التي لیست ملكاً لأحد»، حضرت فرموده این مثل آن‌ها است. این نکته‌اش را توجه می‌کنید؟ این مثل آن‌ها است. یعنی اصلاً توی ملک دیگه کسی نیست.

این که توی ملک کسی نیست یعنی چی؟ یعنی به واسطه اعراض او از انقطاع ملکیت پیدا شده، این شده مثل مباحات اصلیه. نه مقصود حضرت این نیست که این مثل مباحات هست. یعنی در ملک مبیح هست. برای مباح له دارد إباحه می‌کند. اگر آن باشد پس خروج از ملکیت که نمی‌شود که. اما این که فرموده از مباحات اصلیه است، مثل مباحات است. ظاهرش یعنی مثل مباحات اصلیه است که مالک ندارد. پس از این روایت به این تقریب که حضرت فرمود این مثل مباحات است. مباحات انصراف دارد به چی؟ به مباحات اصلیه. مباحات اصلیه ملک هیچ کس نیست. حضرت می‌فرماید حالا این هم مثل آن است. یعنی همان‌طور که او ملک احدی نیست؛ این هم دیگه ملک احدی نیست. توی می‌توانی برداری. پس این روایت به این تقریب دلالت می‌کند بر چی؟ برای این که اعراض عن الملک موجب انقطاع ملکیت می‌شود. چون فرموده این مثل مباحات است. «والمبتادر من المباحات هو المباحات الأصلية التي ليست ملكاً لأحد لا الأشياء» نه مثل اشیائی که «یبيحها مالکها للغير»، نه مثل اشیائی که مالکش برای غیر إباحه می‌کند. می‌گوید می‌توانید تصرف بکنید. مثل مهمان که بر آن إباحه می‌کند یا فلان. آن اگر باشد دلالت بر انقطاع بر ملکیت نمی‌کند. اما اگر این مباحات مباحات اصلیه مقصود باشد دلالت بر انقطاع می‌کند. یعنی همان‌طور که آن ملک احدی نیست این هم دیگه ملک احدی نیست. «فتبقى»، بله «التي يبيحها مالکها للغير فتبقى» در ملک خود آن مالک آن اشیاء. «وعليه يستفاد من الحديث أن المال المعرض عنه يخرج عن ملك صاحبه»، پس استفاده می‌شود از این حدیث مبارک که مالی که اعراض شده از او، آن مال خارج می‌شود از ملک صاحبش «ويمكن للغير تملكه». وقتی خارج شد برای دیگری امکان تملک آن پیدا می‌شود. که این تقریر دقیق و ظریفی است که از شهید صدر قدس سره در کتاب اقتصادنا است.

«مناقشته أولاً؛ جاء في بعض كتب اللغة أن المال يطلق على الأنعام ايضاً ويظهر أن المراد منه في الحديث حيوان خاص غير البعير، وهو كالبعير متروك، لأنه أصابه الكلال والمرض وأوشك على الهلاك؛ ولذا نجد الإمام عليه السلام يستفيد من ضمير المفرد المؤنث لبيان الحكم فيقول: «فَهِيَ لَهُ وَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا وَإِنَّمَا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ». خب اشکال این است که چی را امام فرموده است کالمباح، مثل مباح است؟ درست! مباح یعنی همان مباحات اصلیه فرض کنید. اما چی را فرموده مثل آن است؟ همه‌ی چیزها را فرموده یا بعیر

و امثال بعیر از حیوانات را فرموده؟ اگر بگوییم نه، این حکم ممکن است مختص به حیوانات باشد، حالا بعیر باشد، شتر باشد یا حمار باشد یا قاطر باشد یا اسب باشد یا گوسفند باشد، بالاخره یک حیوانی است که این را رها شده، که این اگر کسی او را أخذ نکند و دام و دانه و غذا به او نرساند، آب به او نرساند، این هلاک می‌شود. از بین می‌رود. این جا را، این‌ها را امام فرموده است و شارع فرموده است که این کسی أخذ بکند و او را احیاء کند و از مردن نجات بدهد این می‌شود مال او. اما حالا اگر نه، یک امر جامدی؛ این توی بیابان افتاده و حالا صاحبش هم رها کرده. آن هم می‌شود مثل مباحات اصلیه؟ یعنی از ملک مالکیت؟؟ اصلاً خارج می‌شود؟ این روایت دلالت بر او نمی‌کند. الغاء خصوصیت هم ما نمی‌توانیم بکنیم. چون احتمال خصوصیت داده می‌شود. چون او در معرض مردن و تلف شدن و هلاک شدن است. و این نه. مسئله رحم و تودد و عاطفه و این‌ها هم هست. یک حیوانی خب دارد از گرسنگی و از تشنگی و این‌ها می‌میرد. خب یک کسی می‌تواند احیاء کند او را نگذارد بمیرد. ممکن است بر این اساس و یا این‌ها دخالت داشته باشد لااقل در حکم. اما یک چیز جامدی که نه، این چیزها را ندارد نه. می‌فرمایند که جاء ... و این کلمه مال، اموال که در این جا گفته شده؛ توی لغت هم اموال به معنای بهائم هم هست. به معنای حیوانات هم هست. و این جا ممکن است مقصود از این مال آن باشد.

س: ...

ج: بله. ولی باز ما نمی‌دانیم. چون عرض کردم این جا یک نکته دیگری هم که در حیوان وجود دارد ترحم است. که از مردن است، از گرسنگی و تشنگی که یک ملال و رنجی بر او ایجاد می‌کند. حالا مثلاً سبب است حالا از بین رفت. این رنج و تعبیه برای سبب پیش نمی‌آید. ولی یک حیوانی، یک شتری مثلاً از بی‌آبی بی‌غذایی می‌خواهد بمیرد. این جا جای ترحم هم هست دیگه. همین که این احتمال دادیم که لعل در حکم شرع این جهت دخالت داشته باشد. ما نمی‌توانیم الغاء خصوصیت بکنیم، تعدی به جای دیگر بکنیم.

«أولاً: جاء فی بعض كتب اللغة» مثل نهاییه فی غریب الحدیث گفته «المال فی الأصل ما یملک من الذهب والفضة، ثم أطلق علی کل ما یقتنی ویملک من الأعیان»: گفته که، ایشان فرموده که مال در اصل، یعنی در اصل لغت، آن وضع اولی اولی‌اش، این ذهب و فضه بوده. ذهب فضه‌ای که انسان مالک می‌شود. بعد در اثر

تطور لغت که لغات این جوری است دیگه. اول ممکن است برای یک چیز وضعی در یک جمعی، در یک گروهی، در یک سرزمینی، برای یک چیزی که حالا آن وقت توی ذهن شان بوده وضع کردند. کم کم این مثلاً کلمه چراغ، الان چراغ خب آن موقعی که وضع کلمه چراغ را در لغت فارسی وضع کرده اصلاً توی مخیله اش خطور نمی کرده این چراغ های، این لامپ و برق این جوری و این ها، همین چیزهایی که خودشان داشتند و این ها. ولی در تطور لغت الان ما به این ها هم می گوئیم چراغ. چراغ را روشن کن چراغ را خاموش کن. توی تطور سعه پیدا می کند. گاهی هم ضیق پیدا می کند و تطورات لغت. این جا هم حالا کلمه مال همین جور است. اول ضیق، معنای ضیقی بوده. ذهب و فضه. بعد چی پیدا کرده؟ اول مکاسب هم شیخ اول کتاب البیع می فرماید که المال فی اللغة به معنای ذهب و فضه از مصباح المنیر نقل می کند فی الاصل. یعنی در آن وضع اولی اش. بعد «أطلق علی کل ما یقتنی ویملک من...» هر چیزی که اقتناء می شود یعنی برداشته می شود، نگاه داری می شود. ولو برای زیبایی، برای .. مجسمه ای را مثلاً برمی دارند، چیزی را برمی دارند، یک سنگ زیبایی را می دارند می گذارند یک جایی. «وأكثر ما یطلق المال عند العرب علی الإبل»، ولی می گویند که کلمه مال بیشترین اطلاقش در عرب شتر است. می گویند این آقا مال دارد یعنی شتر زیادی دارد. شتر دارد. «لأنها كانت أكثر أموالهم»، این هم مصباح المنیر هم این طور. در مصباح المنیر هم این جوری آمده. «المال عند أهل البادية النعم». انعام هستند. حالا چه إبل، چه بقر چه غنم، به این ها می گویند ... پس بنابراین با توجه به این مسئله ما نمی توانیم این جا جزم پیدا کنیم که این کلمه امولاً که در این روایت آمده مقصود همه ی اشیاء باشد ولو غیر حیوان. این را جزم پیدا نمی توانیم بکنیم تا بتوانیم این حکم را از این روایت استنباط کنیم که هر چیزی که صاحبش آن را رها کرد ولو حیوان نباشد؛ این را نمی توانیم استفاده کنیم. که شهید صدر این مطلب را استفاده کردند. امولاً را این جور ...

س: ...

ج: من مشکلی که دارم این است که از دور صدا را درست ...

س: ??

ج: از کجا آوردید؟

س:؟؟

ج: آن اشکال ندارد. یعنی نه مال دیگری را. یک رفته آهو مثلاً از فرض کنید آهو را از جنگل یا از کوه گرفته، خب او مالک می‌شود. آن حیازت است. البته فی زماننا هذا که مثلاً دولت اسلامی منع می‌کند می‌گوید این کار را نکنید محل اشکال قرار می‌گیرد. اما این‌ها مباحات اصلیه هستند. یعنی اگر دولت اجازه داد یا یک جایی است که دولتش چیز شرعی نداشته باشد که باید متابعت کرد. خب آن‌جا مردم وقتی می‌روند این‌ها را، حیوانی را از... کبک می‌گیرند، چی می‌گیرند، می‌آوردند تو منزل‌شان این می‌شود مال خودشان دیگه. آن حیازت است و یا اشکالی ندارد. آن مال خودش می‌شود. این‌جا بحث ما در این است که این حیوان مال یک نفری بوده. این داشتند با هم با این حیوان می‌آمده، این حیوان می‌ایستد، هی حرکت نمی‌کند، در اثر وضعی که پیدا کرده فلان، این صاحبش می‌بیند که چی؟ می‌بیند نمی‌تواند معطل این بشود. ولش می‌کند. سیبها صاحبها، رهایش می‌کند. بعد یک نفری می‌رود همین که او صاحبش و مالکش رهایش کرده، او را می‌گیرد آب و دانه و غذا و این‌ها به او می‌دهد، این را سرپا می‌کند. این‌که داشت هلاک می‌شد این را سرپا می‌کند. این روایت می‌فرماید در این صورت همین آدمی که این کار را کرده این می‌شود ملک این. این می‌شود ملک این. با این‌که قبلاً ملک یک کس دیگری بوده ولی او رهایش کرده. از این روایت می‌خواستند استفاده کنند. حالا ... که این بعد از این انقطاع پیدا می‌شود. از ملکیت آن صاحب قبلی در می‌آید و آزاد می‌شود. بعد می‌شود ملک این آقایی که حالا أخذ کرده او را. خب ...

س: احراز کردن این که اعراض کرده؟؟

ج: بله؟ سیبها یعنی ترکها.

س: نه، ما کمکش پیدایش می‌کنیم؟؟

ج: حالا مورد را که می‌دانیم. مثلاً فرض کنید که یک عده با هم بودند حالا این توی مسیر که می‌آمدند این‌جا رسیدند به جایی که نزدیک ده خودش است که دیگه می‌خواهد جدا بشود از این. او دارد می‌رود برای جاهای دیگر. می‌گوید بابا این ما را معطل کرده رهایش می‌کنیم درست؟ ولش می‌کنند، خب این دید که آن، بله گفت من این را....، خب می‌رود این را می‌گیرد می‌آورد آب و دانه به آن می‌دهد دیگر.

خب «و يظهر أنّ المراد منه» از این مال در حدیث شریف، حیوان خاص غیر بعیر است، چرا؟ از عطف چون فرموده است که «من اصاب مالا أو بعيراً» معلوم می‌شود این مال حیوان غیر بعیر مقصود است و الا عطف معنا ندارد دیگر، مگر این‌که اشیاء هم باشد اشکالی ندارد ولی گفتیم که در لغت عرب بخصوص در اهل بادیه و فلان این مال اکثر و اطلاقش بر چی هست؟ بر حیوان است فلذاست که این‌جوری می‌شود ...

س: ...

ج: آره دیگر این را لغت می‌گوید یعنی آن‌موقع هم همین‌جور بوده. این اولاً بله و حتی اگر زمان خود این‌ها باشد یعنی آن این‌اثر یا آن مصباح المنیر که دارد می‌گوید زمان خودش باشد در باب لغت ما استصحاب چی داریم؟ قهقرایی داریم دیگر ...

س: ....

ج: نه نه نه این لغوبین دارند می‌گویند که الان همین زمان خود ما دارد می‌گوید این‌اثر زمان خودش را دارد می‌گوید و مصباح المنیر زمان خودش را دارد می‌گوید، می‌گوید الان این‌جوری است. عرب به این می‌گویند مال بیشتر اطلاقاتشان یعنی مال دارد فلان دارد یعنی حیوان دارد، حیوانات دارد، انعام ثلاثه دارد مثلاً.

س: ...

ج: تأویل کرده بود که در اصل اصلش این‌جوری بوده بعداً ولی الان عرب وقتی می‌گوید مقصودش این است.

خب پس مراد از این مال در حدیث حیوان خاصی است غیر از بعیر. حیوان خاص یعنی چی؟ چه حیوانی؟ «و هو كالبعير متروك» حیوانی که خاص است با خصوصیت این است که مانند آن بعیر آن هم متروک است یعنی صاحبش رهاش کرده «لأنه أصابه الكلال و المرض» چرا متروک است و صاحبش رهاش کرده؟ چون اصاب آن مال را حالت کسالت و مریضی «و أوشك على الهلاك» و قرب به هلاکت پیدا کرده و در آستانه‌ی هلاکت واقع شده. «و لذا نجد الإمام يستفيد من ضمير المفرد المؤنث لبيان الحكم» شاهد بر این‌که مقصود همان بعیر است و حیوان این‌چنینی می‌بینیم امام بعداً در این عبارتی که می‌فرماید «فَهِيَ لَهُ وَ لَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا» از ضمیر مفرد استفاده فرمودند و حال این‌که اگر اموال مقصود همه چیزها بود خب دیگر ضمیر مفرد نباید می‌آوردند ...

س: ...

ج: حالا ببینید این‌جا دارد می‌گوید مال یک حیوان خاصی مقصود است یعنی یک فرد درست؟ یک فرد مقصود است بعیر هم که یکی است ضمیر مفرد آوردند که به هرکدام از این‌ها برگردد به کل واحد منهما، حالا تا ببینیم این اشکال به کجا می‌رود؟ می‌تواند درست باشد یا نه؟

بله «و لذا نجد الامام عليه السلام يستفيد من ضمير المفرد المؤنث لبيان الحكم فيقول: فَهِيَ لَهُ وَ لَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا وَ إِنَّمَا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ» ببینید هم «فهی» آن‌جا ضمیر مفرد برگردانده، هم بعد فرموده «انما هی مثل الشیء المباح» این‌جا هم ضمیر مفرد آورده «و هذا» در مؤنث بودنش که کاری نداریم بله بالاخره باید مؤنث برگردد «و هذا یشیر الی أنه ناظر الی حکم الدابة» حالا آن دابه بعیر باشد یا غیر بعیر باشد «لا أنه أراد بیان حکم البعیر خاصة و لا بضم حکم مطلق ما عداه من الاموال» و هم‌چنین نمی‌خواهد بیان بفرماید که حکم بعیر را بیان بفرماید بطور خصوص و نه



حکم بعیر را با ضم حکم مطلق ماعدای بعیر از اموال، چه حیوان باشد چه غیر حیوان باشد. و الا اگر او بود «فالمناسب أن یأتی بضمیر المثنی فی هذه الصورة» باید ضمیر مثنی می‌آورد. اگر آن اموال مقصود از آن اموال اشیاء بود و از بعیر حیوانات بود یعنی امام که فرموده است که کسی که امام فرمود «من اصاب مالاً أو بعیراً» اگر مراد از مال چی بود؟ اشیاء جامد بود و از بعیر مقصود امام چی بود؟ حیوان بود، خب این‌جا در مقام بیان حضرت باید ضمیر چیز مناسب بود ضمیر مثنی بیاورند بگویند «فهما لصاحبه، فهما لأخذه» دو نوع است دیگر. حالا که ضمیر مفرد آورده معلوم می‌شود که این‌ها دو نوع نیستند یک نوع است یعنی حیوان فقط مقصود حضرت است نه دو نوع.

س: ...

ج: تشبیه دیگر فرقی نمی‌کند دیگر ...

س: ...

ج: نه اگر مال را، ببینید شهید صدر و این‌ها آمدند این اموال را مقصود از مال را چی گرفتند؟ به قرینه‌ی مقابله مال را همین اشیاء جامده گرفتند به قرینه که عطف شده این غیر آن عطف ظهور در تغایر دارد، پس بعیر می‌شود حیوان، اموال می‌شود چی؟ اشیاء جامده، اشیاء دیگر می‌شود، حالا مستشکل این‌جوری می‌گوید می‌گوید اگر حرف شما درست بود و این اموال غیر از بعیر بود یعنی آن‌ها جامده بودند بعیر هم حیوان باشد حضرت در مقام فرمایش باید چی می‌فرمودند؟ می‌فرمودند «فهما» چون دو نوع است دیگر، فهما باید می‌فرمودند، فهما حضرت می‌فرمود که فهما له و لا سبیل له علیهما و انما هما، این‌جوری باید می‌فرمود حضرت. و حال این‌که حضرت ضمیر مفرد بکار برده، ضمیر مفرد معلوم می‌شود همه‌ی این‌ها یک نوع مقصود است درست؟ این مال و این بعیر و این‌ها همه مقصود حیوان است است، این‌که یک نوع شد خب ضمیر مفرد برگردانده حضرت. این اشکال اول.

اشکال دوم این است که «ثانیا: لا یستفاد من عبارة «إِنَّمَا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ» أَنَّ مَجْرَد تَرْكِ الْمَالِ يُخْرِجُ الْمَالَ عَنْ مِلْكِيَةِ الْمَالِكِ، بَلْ أَقْصَى مَا يَسْتَفَادُ مِنْهُ أَنَّ ذَلِكَ الْمَالَ يُمْكِنُ تَمَلُّكُهُ كَالْمُبَاحَاتِ الْأَصْلِيَّةِ. بَتَوْضِيحٍ أَنَّهُ مَعَ أَنَّ مَقْتَضَى إِطْلَاقِ الْمِمَاتَلَةِ هُوَ صِرُورَةُ الْمَالِ كَالْمُبَاحِ الْأَصْلِيِّ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ إِلَّا أَنَّ الْحَدِيثَ لَا ظَهْرَ فِيهِ عَلَى أَنَّ حَكْمَ ذَلِكَ الْمَالِ حَكْمَ الْمُبَاحِ قَبْلَ أَخْذِهِ وَ إِحْيَاؤُهُ مِنْ وَاجِدِهِ».

اشکال دوم این است که ما بحث‌مان چی هست؟ ما بحث‌مان این است که به مجرد اعراض آیا این انقطاع ملکیت می‌شود یا نه؟ این حدیث دلالت می‌کند که وقتی آن صاحبش رهاش کرد این آدمی که آمده انفاق بر او کرده و او را از مردن نجات داده این مالک می‌شود، پس این دلالت می‌کند برای این‌که بعد از این کار این تملک پیدا می‌کند در ملک این وارد می‌شود، نه این‌که به مجرد این‌که او رهاش کرد قبل از این‌که این هم بگیرد او را او دیگر از ملک او خارج شده، ما بحث‌مان این است دیگر. خب حالا ممکن است آن رها کرد رفت، دو روز طول کشید سه روز طول کشید تا این آقا دلش دیگر خیلی سوخت آمد این را گرفت و گفت نمیرد، این دو سه روزه هم از ملک آن آقا خارج شده؟ اگر به مجرد رها کردن و اعراض خارج می‌شود این دو سه روز هم باید خارج شده باشد، حدیث که این را دلالت نمی‌کند که. پس بنابراین می‌گویند «لا یستفاد من

عبارة انما هي مثل الشيء المباح» این که مجرد ترک مال «یخرج المال الملكية المالك» این دلالت نمی‌کند به مجرد این، این اعراض و این ترک مال اخراج می‌کند مال را از ملکیت مالکش، بلکه نهایت چیزی که استفاده می‌شود از حدیث عبارت است از چی؟ «أن ذلك المال يمكن» تملکش همانند مباحات اصلیه. چطور مباحات اصلیه را می‌شود تملک کرد این هم همین‌جور. حالا یک توضیحی، این مطلب را یک مقداری توضیح می‌دهند می‌گویند که «بتوضیح أنه مع أن مقتضى إطلاق المماثلة» اگر کسی بیاید این‌جوری بگوید بگوید آقا امام فرموده این مثل مباحات است شما هم که گفتید مباحات یعنی مباحات اصلیه، این مثل آن است این اطلاق مماثلت یعنی از همه حیث مثل آن است. این مباحات اصلیه چند خصوصیت دارد یک: این که مال کسی نیست، دو: هرکسی بیاید حیازت کند بردارد مال او می‌شود این دو خصوصیت، حضرت فرمود این مثل اوست ظاهر این تمثیل این مماثله این است که من کل الجهات مثل اوست، همان‌طور که آن مال احدی نیست این هم مال احدی نیست، همان‌طور که آن را کسی که اخذ کند مالک می‌شود این هم همین‌جور است کسی که اخذ کند مالک می‌شود. می‌فرمایند ولو ظاهر این است اما در عین حال ما این را نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم که قبل الاخذ مثل اوست، این بعد الاخذ را دلالت می‌کند. می‌فرمایند که «بتوضیح أنه مع أن مقتضى إطلاق المماثلة» که فرموده از فلان حیث مثل آن است مطلقا فرموده این مثل اوست «أن إطلاق المماثلة هو صيرورة المال كالمباح الأصلي من جميع الجهات إلا أن الحديث لا ظهور فيه» بر این که حکم آن مال حکم مباح است قبل از اخذ آن و احیاء آن از ناحیهی واجدش و یابنده‌اش «و يمكن أن يكون المراد أن المال بعد أخذه بمنزلة المباح المأخوذ في أنه يدخل في ملكية الواجد بسبب الأخذ» بلکه ممکن است این که مراد امام علیه السلام این باشد که این مال بعد از اخذ نمودنش بمنزلهی مباحی است که اخذ شده، در چی بمنزلهی اوست؟ در این که داخل می‌شود در ملک واجد به سبب اخذ «فهی» ضمیرش به چی برمی‌گردد؟ ضمیرش برمی‌گردد به این بعیری که او را گرفته و او را از مرگ نجات داده، این فرموده مثل مباح است، این را فرموده. یکوقت هست که ما این «فهی» را برمی‌گردانیم به خود آن بعیر قبل الاخذ این بله، یکوقت این را برمی‌گردانیم ضمیر را به چی؟ به همین بعیری که این «اخذ و انفق علیها» و او را از هلاکت نجات داده، حالا حضرت می‌فرمایند این مثل مباح است یعنی چه‌جور شما چیزی را که گرفتی ملک می‌شود؟ این هم که آمدی این کارها را با آن کردی ملک است و مانند آن است. پس باید ببینیم کجا را دارد امام تمثیل، مماثله را در، موضوع مماثله چه چیزی است؟ موضوع مماثله آن بعیر مأخوذه هست یا موضوع مماثله نفس البعیری است که «ترکها صاحبها» اگر آن بود درست بود دلالت می‌کرد بر این که از ملک خارج شده. اما اگر این دومی باشد نه دلالت ندارد. می‌گوید این بعیری که شما گرفتی و او را نجات دادی و این‌ها این مثل امر مباح است در این که ملک می‌شود این. پس این دلالت نمی‌کند قبل از این کار شما هم مثل مباحات اصلیه بوده که از ملک خارج شده باشد.

س: ...

ج: بله دلیل درست است ...

س: ...

ج: نه چه چیزی مثل مباحات اصلیه است؟ ضمیر را، چه چیزی را دارند مماثلت می‌فرمایند با آن دارد؟ نه ذات بعیر رها شده. بعیر رها شده‌ای که تو هم آن را گرفته‌ای و او را از هلاکت نجات داده‌ای، این را دارد حضرت می‌فرماید.

س: ...

ج: بله آره، یعنی آن را نمی‌فهماند نه این‌که تو حق نداری، این نمی‌فهماند این حدث متعرض آن نیست. حالا ممکن است حدیث، این حدیث متعرض آن نیست.

خب پس می‌فرمایند که «الا انّ الحدیث لا ظهور له، لا ظهور فی علی انّ حکم ذلک المال حکم المباح قبل اخذه و احیائه من واجده» و ممکن است این‌که مراد امام علیه السلام این باشد أنّ المال بعد اخذه آن وقت بمنزله‌ی مباحی است که اخذ شده، در چه جهت بمنزله‌ی اوست؟ در این‌که «یدخل فی ملک الواجد بسبب الاخذ. بل ظاهر کلام الإمام علیه السلام أنّ إحياء الأخذ دخیل فی الحکم، لا أنّه یكون مثل المباحات الأصلية بمجرد تسبیب المالك له.» و یک چیز دیگر هم می‌گویند از این حدیث استفاده می‌شود، ببینید حضرت چی فرمود «فاخذها غیره فاقام علیها و انفق نفقة حتی احیاءها» این دلالت می‌کند که به مجرد این‌که این را اخذ بکنی هم حضرت نمی‌فرماید مثل مباحات اصلیه است، این را بگیری احیاءش کنی، آب و دانه و غذا و فلان و این‌ها به او بدهی تا این‌که او را احیاء کنی و از مردن نجات بدهی، نه این‌که به مجرد این‌که گرفتی بعد هم رهایش کنی بگویی خب ملک خودم است، باید احیاء به صادق بیاید، احیاء باید بکنی ...

س: ...

ج: اما و حال این‌که ما در اعراض ...

س: ...

ج: نه احیاء موات درست است، آن‌که نه، احیاء همه چیز، یعنی حیازت نه احیاء، حیازت، این‌جا امام نفرموده به مجرد اخذ مالک می‌شوی و حال این‌که فتوا این است که شما همین که یک کسی فرض کنید یک چیزی را توی کوچه گذاشته آمد کس دیگری برداشت خب مالک می‌شود به همین، ولی این‌جا نه، این‌جا حضرت این‌جور نفرموده ظاهر کلام امام این نیست که به مجرد اخذ تو مالک می‌شوی، ظاهر این روایت شریفه این است که باید احیاء کنی.

س: ...

ج: چرا؟ چرا؟ ممکن است آقا آن را احیاء نکنند سرش را ببرد بگوید می‌خواهیم بخوریم ...

س: ...

ج: بله، درست است؟ یک بعیری است می‌گوید خب حالا این‌که دارد ما احیاء نمی‌کنیم آن را، ذبح می‌کنیم. نه این صورت را دارد می‌گوید امام علیه السلام که اخذ مجرد اخذ از این روایت استفاده نمی‌شود.

س: ...

ج: بله آن را که حالا بله، بله یک موضوع این است که او رها کرده باشد ...

س: ...

ج: ما هم تسبیب می‌گوییم تسبیب نگفتیم ...

س: ...

ج: نه می‌دانم موضوع مرکب از چند چیز است، این حیوانی که مالکش او را رها کرده، دیگری آمده او را گرفته و احیاء کرده نه فقط گرفته درست؟ موضوع مرکب از دو امر است، مالک رها کرده سببها مالکها و صاحبها، دو: علاوه بر این که او رهانش کرده این هم آمده او را گرفته قام علیها و انفقها حتی احیاءها، این کارها را هم کرده پس دلالت نمی‌کند بگوید مجرد اخذ باعث بشود که مالک بشوی، این هم دلالت نمی‌کند.

می‌فرماید «بل ظاهر کلام الامام علیه السلام انّ احیاء الاخذ» احیاء آن، این هم دخیل فی الحکم که مال او بشود «لا اَنَّهُ یكون» آن مال مثل مباحات اصلیه «بمجرد تسبیب المالک له» به مجرد این که مالک تسبیب یعنی ترک کردن، به مجرد تسبیب مالک و ترک کردن مالک و اخذ این مال این نمی‌شود، این باید او تسبیب بکند این هم اخذ کند «و قام علیها و انفقها حتی احیاء» آن وقت مالک می‌شود فلذا اگر بگیرد بگوید آقا ما حوصله این که... الان سرش را می‌بریم استفاده از گوشتش می‌کنیم، این روایت دلالت نمی‌کند که حق این کار را داریم ملک می‌شود.

س: ??? صاحب اول پیشمان بشود برگردد سراغش ???

ج: پیشمان بشود اگر این احیاء کرده ...

س: ....

ج: می‌گوید دیگر شارع فرموده مال من است بفرماید.

س: ...

ج: نه اصلاً مال او نیست مال این است. درست است این ابتداءً مال او بوده ولی چون رهانش کرده رفته، رها کرده این هم آمده او را احیاء کرده یعنی غذا به او داده، سرپا نگهش داشته از مرگ نجاتش داده این روایت می‌گوید شارع دیگر می‌گوید این مال تو شد، او بیاید می‌گوید بیا می‌گوید آقا مال من است دیگر مال شما نیست.

س: ...

ج: قبل احیاء بله، پس مقتضای این روایت این است قبل الاحیاء این روایت شاملش نمی‌شود ولی بعد الاحیاء این روایت شاملش می‌شود.

خب این هم اشکال دیگری است «إلا إذا قیل إنَّ ظاهر التعلیل هو عدم ملکیته لأحدٍ کالمباحات الأصلية، و لکن تملکة فی هذا المورد لیس بمجرد الأخذ، بل یحتاج إلی إحيائه.» مگر کسی این جور بگوید بگوید که از این روایت ما این جور می‌فهمیم که حضرت می‌فرماید «فهی له» یعنی این حیوان، این مثل مباحات اصلیه است اگر چه تملک این یک شرطی دارد یعنی در باب این جور حیوانات، بله شارع می‌فرماید این کالمباحات الاصلیه است یعنی چی؟ یعنی همان طور که مباحات اصلیه ملک احدی نیست و قابلیت تملک برای دیگران در آن وجود دارد این هم همان جور است، اما در مورد حیوان این چنینی برای تملک مجرد اخذ را چون کافی نمی‌دانیم بلکه باید احیاء کند. خب اگر این جور باشد دلالت حدیث پس دلالت می‌کند بر این که به مجرد این که او ترک کرد از ملکش خارج می‌شود می‌شود مثل مباحات اصلیه. اما این مباح اصلی دیگری خواهد مالکش بشود به مجرد اخذ مالکش نمی‌شود باید احیاءش بکند تا مالکش بشود. مگر کسی این جور بگوید «إلا إذا قیل إنَّ ظاهر التعلیل هو عدم ملکیته» این مال است برای احدی مانند مباحات اصلیه، که اگر این جور شد دلالت می‌کند که اعراض و ترک موجب خروج از ملکیت می‌شود «و لکن» با

این‌که خارج از ملک صاحب اصلی‌اش شده «و لکن تملکه» در این مورد که حیوان است و این‌چنینی هست «لیس بمجرد الأخذ، بل یحتاج إلى إحيائه.» این نیاز دارد به این‌که آن اخذ را احیاء کند تا تملک پیدا بکند.  
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.  
پایان.